

مجازات؟

مقدمه

بیدایش و فلسفه مجازات:

گرچه در جوامع اولیه حیوانه بشری که اثری از نظم و قانون و اخلاق نبوده و انسانها بحال توحش و بربریت می زیستند مقام و عقالی نیز برای جرم و مجازات به مفهوم حقوقی امروزی آن نبوده است ، ولی در عین حال با بررسی و تفکر عمیق باز می توان حدس زد و تعبیر کرد که نطفه ابتدائی و تکوینی مجازات در همین جوامع نیز بصورت اعمال زور و قدرت و بقصد حفظ سلطه اقویا متظاهر بوده است . بدین معنی که در آن جوامع افراد و عشایر و قبایل که برای بدست آوردن مرتع و شکار و شکارگاه و سایر حوائج بقعه خود چون حیوانات دائم باهم در حال منازعه و برخورد بودند همان چرخ و ضرب و زخم و یا شکستی که از جانب قوی برضعیف وارد می آمده با امعان نظر مبنای اولیه مجازات میتواند شمرده شود ، و در حقیقت نیز تئوری **الحق لمن غلب** بدون آنکه انسانهای آنروزی خود بی ببرند حاکم بر جوامع بوده است .

هرچه بکمال قرائن اجتماعی در جوامع ما قبل تاریخ و بعد تاریخ در ازمینه تاریخی بررسی کرده و دامنه مطالعه و توجه خود را بزمانهای نزدیکتری می کشانیم - تطوراتی را بسوی کمال در مسیر زمان که نتیجه شکفتن و نضج روحیه عالیة انسانی است در تمام شئون مدنیت احساس میکنیم که منجمله این کمال و تطور در موضوع مائحن فیہ (مجازات) نیز محسوس و مشهود است که بتدریج با تقویت خصیصه درک

و تمیز انسانها به مسئله انتقام تبدیل و سپس نیز به هدف عالیتری یعنی اصلاح اخلاق فردی و صیانت نظم و نفع اجتماعی گرایش یافته بطوریکه در حال حاضر نیز در طریق کمال و بهتری در حال استحاله است .

همزمان با این دگرگونیها نوع و نحوه مجازاتها نیز که در ابتدا بسیار خشن مانند داغ زدن و شقه کردن و انواع شکنجه‌های دیگر بوده نیز بتدریج با تلطیف روان و پرورش عاطفه افراد ملایم و باصطلاح انسان‌پسندانه شده تا می‌رسیم بدانجائی که دانشمندان و صاحب‌نظران با توجه بامر مسئولیت که از ارکان اساسی تحقق جرم و مجازات است مسئله جبر و اراده را بمیان کشیده و در این باره به تجسس و تعمق پرداخته . و از طرفی نیز با مطالعه در علوم روانشناسی و جامعه‌شناسی و روانشناسی جنائی امروزه تئوریهای مختلفی در لزوم و عدم لزوم مجازات (مجازات به مفهوم آزار بدنی و روحی) و نتایج منفی و یا مثبت آن بوجود آمده . که باقتضای هدفی که از تحریر این مقاله ملحوظ است مطالعه‌ای اگر هم اجمالی باشد در مباحث فوق یعنی در مورد جبر و اراده و سپس راجع به اثر مجازاتها الزامی می‌نماید .

مبحث اول

جبر و اراده

مکن در این چمنم سر زنش بخود روئی چنانکه پرورشیم میدهند میرویم

از قرون قدیمه تا با امروز عقاید و نظرات مختلف وسیله متفکرین و فلاسفه در مورد مسئله جبر و اراده که از مباحث فوق‌العاده بزرگ و بفرنج فلسفی است ابراز شده و توجه عموم صاحب‌نظران و اهل دقت را بخود کشیده که نگارنده تا حد امکان با صرف نظر کردن از آن مباحث متباین و مفصل مجموعه مدارک و محسوسات عینی و تجربی خود را ذیلاً شرح میدهد .

موجودیت عینی و معنوی انسان یعنی جسم و شخصیت روانی او - بجز از آن نور هستی که منبعث از نور مطلق و متافیزیک است - متشکل و متخالی از اثرات عوامل و انگیزه‌های مادی و فیزیکی است .

نخست انسان از عوامل مادی و روانی (توارثاً) وسیله وجود پدر و مادر

اثر گرفته یا بجهان می‌نهد درجهان هستی پدر ، مادر ، اجتماع ، زمان ، مکان ،
و اقتصاد (فقر و غنا) از عواملی هستند که برشد جسمانی و نفسانی او سبب شده
و هر کسی بهر کیفیت که او را هست بکمال شخصیت خود میرسد بدون اینکه بتواند
از فرمان و اقتضای یکی از این انگیزه‌ها بی‌تأثیر ماند .

برای روشن شدن مطلب فی‌المثل نگارنده نظری بگذشته ۴۰ ساله خود
می‌افکنم ۴۰ سال پیش در شهر تبریز از پدری و مادری، در فصلی و محلی متولد شدم از
تربیت پدر و مادر و معاشرت همسالان دوران کودکی و تحصیلی و نیز عوامل مادی و
اقتصادی باهر شرایطی که بودند تأثیر پذیرفتم و با اثر پذیری اجباری از آن عوامل یاد
شده موجودیتی یافتیم که فعلاً هستم و مجموعه آن عوامل که شماره شان خارج از حد
تصور و امکان است خالق وزن و شکل و احساس و ادراک و افکار و امیال
بکیفیتی که هستیم میباشند ، بطوریکه حتی اگر یکی از جزئی‌ترین عوامل و
رویدادهای یاد شده سوای آن میبود که بودند امر و زمن قطعاً شخصیت و طرز فکر
و حتی شکل و خصوصیات جسمانی دیگری داشتم ، پس من در خلق چگونگی
خویشتن سهمی ندارم بلکه اثری از انگیزه‌های موجود در طبیعت هستیم .

تقدیر فردی یا بطور کلی تقدیر جهانی در نظر من بوضع سنگ پاره‌ای ماند
که از فراز تپه‌ای رها کنند. آن سنگ پاره بسته بکیفیت مسیر خود ممکن است
در اولین چرخش بسنگی دیگر یا بوته‌ای برخورد و یا در گودالی گیر کرده و از
حرکت باز ماند و یا ممکن است به ته دره رسد و چه بسا نیز در منتهی‌الیه خود
به وسیله اوفتد و راه دریای فراموش گیرد .

آورد باضطرابیم اول بوجود جز حیرتم از حیات چیزی نفزود

رفتیم باگراه و ندانیم چه بود زین آمدن و بودن و رفتن مقصود

افکار فوق مسلماً مورد تعارض عقاید متباین دو دسته از معتقدین دیگر است.
دسته اول آنهایی هستند که با آزادی صرف انسان در اعمال خود معتقدند،
این دسته انسان را خالق ماهیت خود و آینده خود و حتی سازنده جهان آینده نیز
میدانند ، نیچه فیلسوف معروف آلمانی از معتقدین قدیمی این عقیده و از معاصرین
نیز میتوان گفت تا حدی اساس تئوری ژان پل سارتر بر این نظر است ، طرفداران
این نوع عقیده ، زندگی و بیوگرافی زندگی شخصیت‌های بزرگ و مقتدر تاریخ
مثل چنگیز و تیمور و لنین و گاندی و چرچیل و پیامبران و سایر شخصیت‌های
بارز را شاهد صحت افکار خود میدانند ولی غافل از اینکه سازنده شخصیت و روان
و اراده و افکار آن افراد مقتدر نیز محیط و جامعه و طبیعت بوده نه خود - برای توجیه
امر مثالی می‌آورم .

توپ فوتبال را بزمن یا بدیواری می‌زنیم توپ بدیوار برخوردده و پس

بر میگردد - برگشت آن انعکاس و یا بعبارت دیگر بازتاب عمل اولیه خود ما میباشد که شدت و یا ضعف قدرت برگشت آن مسلماً بسته به نیروئی است که ما در پرتاب بکار بسته بودیم، **و این بازتاب توپ بقدرت نمائی افراد در اجتماع ماند که تجلی آنان با اثرات محیط همبستگی مستقیم دارد.** ممکن است فرد از خویشتن (۱) و یا حتی جهان از خود تأثر پذیرد ولی باید توجه داشت که این تأثر انعکاس اثری است که جهان و طبیعت خود قبلاً بانسان سپرده و در ضمیر وی نهاده است.

بهر حال در جواب این دسته از معتقدین حداقل این حقیقت و پاسخ محکم را داریم که ما را در زاد و میر خود بلا تردید اختیاری نیست و این خود دلیل عدم آزادی و اراده مطلق است

دسته دیگر کسانی هستند که راه تعادل را قبول کرده و با اصطلاح معتقد به تئوری **الامر بین الامرین** میباشند، این گروه بوجود جبر در کلیات عالم هستی معتقد ولی در مقابل اعمال روزمره انسانی باصالت اراده معتقدند، با توجه ساده این دسته میگویند که من و شما در فلان روز و فلان ساعت در مسیر منزل خود با آشنائی بر میخوریم در این برخورد اختیاری نداشتیم و این رویداد جبر است ولی در پاسخ پیش نهاد وی که به مسجد یا به میخانه و به خانه برویم ما را آزادی اراده است که نگارنده را در این مورد چند سخن است.

گرچه زیگموند فروید روانشناس و روانکاو معروف اتریشی امیال و خواسته های انسانی را بدو دسته تقسیم کرده و عقیده دارد که فقط جزئی از خواسته های ما در ضمیر روشن و تحت کنترل اراده بوده و قسمت اعظم امیال در ضمیر باطن و ناخود آگاه نهفته و تجلی و نظاهر آنها ارادی نمی باشد ولی بنده علاوه از تئوری فوق از دری دیگر وارد و می خواهم کلاً مطالعه و توجه کرده به بینیم اراده چیست و سپس با معرفت به مفهوم کلمه اراده نتیجه کلی تری بگیریم.

اراده عبارت از نیروئی است برای جامعه عمل پوشاندن نیت و امیال و ایده های درونی اعم از وجه مثبت یا منفی که خود این قدرت و نیرو چون شجاعت، معانت و یا ترس و خشم و شرم یکی از حالات نفسانی است که در کیفیت این حالات و ماهیت آنها علاوه از تأثیر عوامل پیچیده روانی و تربیتی و حتی تأثیرات ژنتیک عوامل فیزیکی یعنی استعداد جسمانی هر کس و بخصوص قدرت یا ضعف دستگاه های عصبی نیز اثر مشهود و قوی دارد چنانکه ترس و خشم و شرم اشخاص علاوه بر سوابق تربیتی و عوامل نفسانی با ساختمان و ارکانیسم بدن و اعصاب ارتباط دارد بدین قرار است اراده که در واقع چگونگی آن از محیط و طبیعت بانسان تحمیل شده است و در این صورت در حالیکه وجود و یا عدم و یا لا اقل کمیت و کیفیت اراده

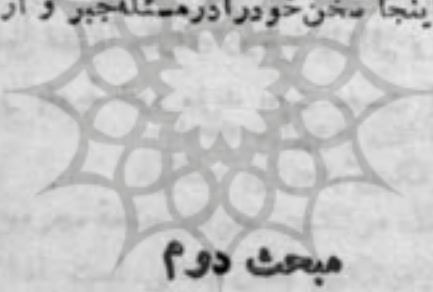
(۱) که البته چنین حالی را اصطلاحاً به اراده تعبیر می کنیم.

خود امری من غیر ارادی است پس با توجه و تیزبینی و دید عمیق باید بگوئیم
کلمه اراده را بدان مفهوم غائی که منظور است اصلاً موضوعیت و مفهومی نیست.

مسئله و مطلوب خیلی باریک و حساس و نمیدانم با بیان و نارسای خود آنچه را
که ادایش منظورم بود توانستم بیان کنم یا نه؟

باری سخن دوم گفتگو و بحث در مطلب اساسی و مهم دیگری یعنی ایمان
است بدین معنی که چنانکه فوقاً مشروح افتاد اراده هر کس بهر کیفیتی که باشد خود
وسیله ایست جهت اقدام به عملی یا ترك آن که حسن و یا قبح اش مورد ایمان و یا
باور داشت .

و با این توضیح تا کسی را بر امری ایمان نباشد دیگر اراده را هم مقال و مجال
عرض اندام نیست و ایمان نیز به تربیت و تلقین و تبلیغ در خود وسیله غیر خود حاصل
میشود که بالنتیجه پرورش و وجود ایمان نیز در نهاد هر کس از اختیارات من غیر خود
و محیط و طبیعت است **ههم الرجال تطلع الجبال**، مسام است وقتی می توانیم از این فرمایش
علی امیر المؤمنین علیه السلام رهبر بزرگ عالم انسانیت بهره برداری کنیم که در دل افراد
گوهر ایمان صائب وجود داشته و اراده سالم پرورش یافته باشد . و اگر کسی را ایمان
مثلاً به نیکی نبوده و از عمل بد و جدهاش نلرزد و عاطفه اش نرنجد دیگر اراده را
چه معنی ای تواند بود. در اینجا سخن خود را در مسئله جبر و اراده خاتمه داده و به بحث
دوم می پردازم.



مبحث دوم

روشگاه علوم انسانی و نظامات فزینی

اثر مجازاتها

با قبول اینکه در دنیای فعلی و در اصول حقوق ملتها دیگر غرض از مجازات
مجرمین و فلسفه آن اعمال زور و با انتقام طلبی نبوده بلکه هدف اخلاقی و اجتماعی
ملحوظ است، به بینیم تجربه و عمل و نیز علم روانشناسی بر اثرات منفی یا مثبت
مجازات در طریق بهبود حال اجتماعی چه جوابی میدهد؟ یعنی دریابیم که آیا
با اعمال مجازات و مشقات درباره مجرمین اصلاح روانی و تهذیب اخلاقی مجرم و
بالنتیجه صیانت و نظم و منافع اجتماعی تأمین میگردد یا اینسکه بالعکس نتیجه
منفی است؟

اکثریت مکاتب و اندیشمندان حقوقی جهان علم و بینش امروزی را با استفاده از تجارب و آمارها و آزمایشهای بدست آمده و با استمداد از دانش روانشناسی و دیگر علوم مربوطه عقیده بر این است که مجازات به منظور پیشگیری از وقوع جرائم و اصلاح فرد مجرم همیشه نتیجه زیان بخش و منفی داشته است و چه بسا حس **لجاجت و سماجت و سرکشی مجرمین** را که در واقع مبتلا بنوعی بیماری شدید یا خفیف روانی میباشند نسبت بجامعه و عمل جامعه برانگیخته و با ایجاد عقده روانی در نهاد این قبیل افراد پس از اتمام مجازات و تحصیل آزادی نسبت با اجتماع کتیه نوزتر شده و در اعمال و افعال خود تخریب یافته و اغلب نیز به تعداد مجرمین با اعمال مجازات افزوده گشته است تا آنجائی که « **آنریکوفری** » دانشمند حقوق جزای ایتالیائی که از تابعین و شاید از مبدعین این تئوری یعنی مخالف مجازات است بگلی منکر لزوم مجازات شده است.

و آندسته از دانشمندان را نیز که در طرف مقابل مکتب و تئوری فوق قرار دارند لااقل تا این حد با گروه اول توافق نظر است که میگویند عدهای از مجرمین مثل مجرمین معتاد بآلکل و مجرمین فطری و بالعاده بیماران روانی بوده و محتاج معالجه اند نه مؤاخذه.

بهر تقدیر آنچه ثابت شده و مسلم دانشمندان علوم روانشناسی و علوم جزائی است این است که مجرمین عموماً دارای روحی ناسالم و نابسامان (غیر طبیعی) هستند و این نظرات نیز بنوبه خود مؤید بحث نخست یعنی عدم اراده مجرمین در اعمال خود میباشد.

نتیجه :

حال با چنان مقدمه‌های که گذشت این سؤال پیش می‌آید که آیا مجرمین را بدانجهت که اراده‌ای در عمل خود ندارند و نیز فی الواقع افراد محروم و مطرود و منفور و بالتسبیح بدبخت اجتماعند بحکم عاطفه و انسان دوستی آزاد بگذاریم و جامعه را در معرض تعرض و تضرر و خطر آنان قرار دهیم که مسلماً چنین عملی صحیح و قابل قبول نخواهد بود و یا اینکه برای حفظ مصالح اجتماعی آنان را از حق برخورداری آزادیهای انسانی محروم نمائیم که این روشن نیز یقین است که روا نمی‌باشد.

بجاست در اینجا اگر تعرضاً نیز باشد صحبتی هم از وضع زندانهای کشور بعیان کشیم و بگوئیم با وضعی که فعلاً زندانهای ما دارند در عین حالیکه سبب سلب آزادی انسانی مجرمین میشود جای تأسف بیشتر اینست که نتیجه حاصله مفید بحال جامعه نیز نیفتاده و بلکه بعلمت عدم رعایت اصول تربیتی و سپس عدم رعایت

احتیاط یعنی ارتباط و اختلاط مجرمین حرفه‌ای با مجرمین اتفاقی عملاً زندانها عامل تسری افکار منحطه و منحرفه در اشخاص سالم شده و در واقع زندانها مکتبی برای تعلیم تباہیها میشود.

پس راه چاره چیست ؟ چاره‌ایکه هم صیانت منافع و سلامت اجتماعی ملحوظ و هم رعایت حال مجرمین از نظر انسانی محفوظ گردد.

سه ماه پیش تحت عنوان تغییر و یا شاید تجدید نظر در قانون کیفر همگانی از طرف وزارت دادگستری نامه‌ای بکانون و کلا مبنی بر استعمال نظرات آقایان و کلاء در موارد محتاج به تغییر رسیده بود نگارنده مطالبی که بقدر درک و تشخیص خود مفید بحال اجتماع و سودمند در اصلاح مجرمین میدانست جواباً و کتباً تسلیم داشت اینک نکاتی از آنرا که متناسب در این مقاله وجواب مشکل فوق می‌نماید متذکر می‌گردد. کودکان و نوجوانان به تأیید علم و عمل تا سن ۲۰ سالگی قدرت پذیرش بیشتری برای تربیت و اصلاح دارند لذا بهتر است مجرمین تا سنین فوق را تنها بقصد اصلاح و بهبود بسازمانهای تربیتی که بمنظور و بانظارت روانشناسان و جامعه‌شناسان و روانپزشکان و سایر متخصصین مربوطه بوجود می‌آید برای مدتی بسته بنظر متخصصین فوق بسپارند که در اصلاح و تربیت آنان کوشش شود.

در مورد مجرمین از ۲۰ سال به بالا بعلمت و ابستگی کیفیت روحی مجرم بانوع عمل مجرمانه وی بسته بشدت وضعف خطرناک ناشیه از عمل آنان دونوع معالجه و مقابله در نظر گرفته شود.

۱- مجازات مرتکبین به جرایم جنحه .

۲- مقابله با مرتکبین به جرایم جنائی.

الف - چون اغلب مرتکبین بجرایم جنحه مجرمین اتفاقی بوده و نیز ضرر این افراد با اجتماع کمتر از مرتکبین بعمل جنائی است لذا مطلقاً درباره مرتکبین به جنحه اخذ **جزای نقدی** معمول گردد. بدین طریق که پس از محکومیت آنان در محاکم جنحه برای مدت معین مجازاتشان بجریمه نقدی تبدیل شود. (۱)

و محض اینکه وضع مالی مختلف مجرمین در عمل ایجاد بیعدالتی و مشکل نکند سطح تمکن اشخاص مثلاً سه درجه تقسیم گردد و برای هر درجه مأخذ جریمه مخصوص معین گردد بفرض برای اشخاصی که در سطح تمکن (درجه ۱) هستند روزی ۵۰۰ ریال و درجه ۲ ۲۰۰ ریال و برای درجه ۳ روزی ۵۰ ریال جریمه نقدی مقرر شود و احراز درجه تمکن هر مجرم وسیله هیأتی که از معتمدین و مصلحین محلی در هر حوزه دادگاه شهرستان تشکیل میشود بعمل آید.

بدیهی است با این عمل علاوه بر اینکه مجرم مجازات میشود مانع آشنائی مجرمین اتفاقی با محیط زندان و تجربی آنان شده و در عین حال بودجه‌ای نیز عاید دولت میشود که با این درآمد در تربیت سایر مجرمین استفاده بهتری میشود.

(۱) یعنی مدت محکومیت به مأخذ و معینی روز به نقد بدل و اخذ گردد.

ب - در مورد مرتکبین به جرائم جنائی که اغلب بحال جامعه خطرناکند زندانهای بزرگی بصورت شهر که تعداد آن در تمام کشور ازدو یاسه تجاوز نکند و مجهز بسازمانهای صنعتی و کشاورزی باشند بوجود آید، اداره این زندانها علاوه از پلیس به روانشناسان و دیگر متخصصین فن سپرده شود، محکومین جنائی حداقل مدت ۲ سال در آن محیط با داشتن آزادی در حال اشتغال بشغل تحت تربیت و هدایت قرار گیرند و پس از اتمام مدت دو سال (حتمی) بسته بنظر متخصصین آزاد و با صلاحدید آنان بسته بمورد مدت ۳ و ۴ و ۵ سال حتی در صورت غیر قابل اصلاح بودن تا مدت ابد در آن سازمان و شهرهای پلیسی بسر برند که با رعایت و اجرای این روش در عین حالیکه اجتماع از خطر این زیانکاران در امان خواهد بود درباره آنان نیز با وجود تربیت و مراقبت سلب آزادی انسانی نخواهد شد. این بود عقیده نگارنده تا نظر صاحب نظران بر چه باشد؟



مؤسسه علمی و فرهنگی
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی